



پرويشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني

خاطرات

خاطرات

در این شماره می خوانیم خاطراتی از:

آقایان حجج اسلام

حسن ابراهیمی

محمد جعفری گیلانی

سید هادی خامنه ای

محمد حسن رحیمیان

سید محمد سعیدی

محمد باقر شریعتی

قربانعلی طالب

محمد عبائی خراسانی

مهدی کروبی

سید علی اکبر محتشمی

عبدالمجید معایخواه

سید هادی موسوی

وشهید مهدی عراقی

تاریخ انقلاب اسلامی ایران به روایت خاطره

سال چهل و یک اَوّلین حرکت انقلاب آغاز شدو در پائیز چهل و سه با تبعید آیه

الله خمینی پایان یافت؟!

اما آیا این پایان راه بود؟ یا این پایان؟ تنها در اندیشهٔ حکومت شاه بود و حرکت

اصلی تازه آغاز شده بود؟!

در بامداد سیزدهم آبان؛ نیروهای مسلّح با کلاه مسی و سرنیزه های برهنه در

تمام نقاط شهر قم مستقر بودند و هرگونه حرکتی را زیر نظر داشتند و این آغاز اختناق بود؛ مردم بایک عمل انجام شده روبرو بودند؛ آیت الله خمینی دیگر در ایران نبود. نیروهای انقلابی از خود می پرسیدند چه باید کرد؟ و حرکت را از کجا آغاز کنیم؟ در خاطرات این شماره می خوانیم که انقلابیون پاسخ این سؤال را چگونه یافتند:

پیامدها

آقای معادیخواه: اگر چه پیامدهای تبعید امام به ترکیه به اهمیت قیام پانزده خرداد نبود، اما حرکت‌های نسبتاً خوبی در حوزه علمیه قم صورت گرفت. یعنی هم حوزه وهم جامعه - از اینکه در تبعید امام عکس العملی نشان نداده بودند - ناراحت بودند. ولذا مردم و طلاب علاقمند به امام، سعی می کردند به یک صورتی، عکس العمل نشان بدهند. یکی از این واکنشها، حرکت دسته جمعی طلبه ها بسوی منازل مراجع بود.

آقای جعفری: بعد از تبعید امام، در قم حکومت نظامی بود، درسها هم تعطیل شد و اصلاً، حرکتی صورت نگرفت!

آقای معادیخواه: نه! چند روز بعد از قضیه - که آنها از آسیاب افتاد - حکومت نظامی شکسته شد و درسها آغاز شد. اولاً، درسها که شروع شد، همراه با یک صحبت سیاسی بود. ^(۱) مثلاً یادم هست که آقای نجفی مرعشی، در اواسط درسش گریه کرد و چند جمله ای بیان کرد. غیر از این هم، یادم هست که جمعیتی از طلبه ها راه افتادند و رفتند به منزل آقای شریعتمداری و مراجع دیگر.

آقای شریعتی: بله، درست است. من، خودم در یکی از این راهپیمائیهها شرکت داشتم. یعنی بعد از دستگیری و تبعید امام، یک حالت شبه نظامی، در قم بود. طلبه ها گفتند بیائید جمع بشویم و عکس العملی نشان بدهیم!

یادم می آید که مبدأ حرکت از منزل امام بود و طلبه ها، آنجا جمع شدند. و من، خودم در میان جمعیتی بودم که رفتیم به طرف منزل آقای

شریعتمداری. اعتراض طلبه ها به آقای شریعتمداری این بود که چرا شما عکس العمل نشان نمی دهید؟! جمعیت هم، خیلی زیاد بود. وبعد، جمعیت به منازل مراجع دیگر رفتند، که من فقط صحنه از منزل امام تا منزل شریعتمداری را یادم می آید. فکر می کنم اولین عکس العمل حوزه در برابر تبعید امام، همین اجتماع و حرکت دسته جمعی طلبه ها به طرف منزل مراجع بود.

بعد از این قضیه، من به آبادان رفتم. علمای آنجا هم، عکس العملی نشان دادند. یادم می آید که بهترین جلسه ای که همه علمای شهر در آن شرکت داشتند، جلسه ای بود که آقای جمی منبر رفتند و درباره امامت حضرت ابراهیم و سختیهای که کشیدند، صحبت کردند و آن را، با جریان تبعید امام خمینی - ره - تطبیق دادند. تقریباً، این مجلسی بود که همه شهر تعطیل کرده بودند، که بهترین تأثیر را هم در آن روز داشت.

آقای ابراهیمی: ... در رابطه با این حرکتها، یادم هست که عده ای از مردم نجف آباد و طلبه ها، به منزل آقای منتظری آمده بودند. وبعد، از آنجا راه افتادند و رفتند به منزل آقای نجفی مرعشی. جمعیت زیادی بود و یادم هست که به صورت فشرده و متراکم نشسته بودند. بعضی خوشامد گفتند و بعد، آقای نجفی حساسی همدردی کردند و گریه و ناله، و گفتند که بله، اینها ظلم کرده اند و چه کرده اند و اینها ... و سپس، جمعیت به طرف منزل آقای شریعتمداری رفتند ...

آقای جمفری: ... البته طلبه ها به منزل امام می رفتند، ولی [در آن روزهای اول] در قم راهپیمایی نبود، زیرا شرایط خیلی سخت بود و بعدش هم، دستگیری طلبه ها شروع شده بود.

بعدها، در این رابطه تظاهراتی شروع شد و نوعاً، طرف صبح بود. مثلاً ساعت ده صبح، حدود دویست - سیصد نفر در منزل شریعتمداری جمع می شدند و یک نفر هم، صحبت می کرد. بعد، همین جمعیت، روز بعدش به منزل آقای داماد رفتند. یادم هست که این اجتماعات در منزل آقای شریعتمداری و آقای داماد



وآقای زنجانی و آقای نجفی برگزار شد و هر روز هم، يك نفر صحبت کرد.

حتی یادم هست، روزی که به منزل آقای داماد رفتیم، هیچ کس جرأت نکرد صحبت کند، چون دونفر از مأموران شهربانی آمدند و آنجا نشستند، آقای داماد هم، از ترس بیرون نیامد، فقط آقای سید مصطفی محقق بلند شد و از طرف پدرش، از طلبه ها تشکر کرد ...

در منزل آقای شریعتمداری هم ملاقاتی بود بین آقایان فاضل موحدی، آیه الله منتظری و محمدی گیلانی با شریعتمدار برای حمایت از رهبری نهضت.

آقای محمدی گیلانی برای من تعریف کرد که: وقتی ما رفتیم پیش شریعتمداری، که مسأله را مطرح بکنیم که آیا درسا تعطیل بشود یا نه؛ یکدفعه شریعتمداری حمله کرد به آقای منتظری و گفت: من دیگر به حرف شما گوش نمی دهم، شما علیه دار التبلیغ من فعالیت می کنی! آقای منتظری گفت: من؟ گفت: بله، این نشریه چیست که علیه دار التبلیغ منتشر می شود؟ اگر شما نیستی، حتماً پسر متشر می کند!

بعد، آقای منتظری عصبانی شد و گفت: من روز قیامت جلوی تو رامی گیرم و رهایت نمی کنم، به من تهمت زدی و...! پس از این درگیری بود که دیگر، رابطه آقای منتظری با شریعتمداری قطع شد.

اما این واکنشها و رفتن به منزل مراجع، هیچ فایده ای نداشت. تنها وعده و وعید دادند که ما اقدام می کنیم و چنین و چنان! یادم هست که آن روزها اقدام آقای شریعتمداری از طریق عباس بهادری بود. بعد، يك چیزی پخش شد که آقای خمینی در ترکیه است و سالم هست. و بعد هم قول دادند افرادی را برای ملاقات با ایشان بفرستند، ولی چندین ماه طول دادند ...

آقای محتشمی: بعد از تبعید امام از قم به ترکیه، يك جوّ ترس و وحشت و ناامیدی، همه جا را فرا گرفته بود. به اضافه اینکه آقایان مراجع هم ترجیح می دادند

که سکوت کنند. و یک زمزمه ای بود که امام دارد حوزه را به هم می زند و این حرکتها باعث خواهد شد که حوزه از بین برود، باید حوزه را حفظ کرد و لذا، نباید اقدامی علیه رژیم صورت بگیرد!

این طرز تفکر، بر روی روحیه خیلی از طلبه های مبارز اثر گذاشته و آنها را در یک اقلیتی قرار داده بود. بالاخره، پس از مدت کوتاهی از تبعید امام، دعای توسل در مسجد «بالاسر» راه افتاد. من هم شرکت می کردم و گاهی روزه می خواندم شب اول و دوم بود که شرکت کردم، دیدم آقای مؤیدی دعا را می خواند، به بعضی از ائمه که رسید، روزه اش را من خواندم.

البته يك عده ای از آقایان مشوق من بودند، عده ای هم می گفتند: این کارها چیست، برو درس بخوان و از این حرفها. به هر حال، ما هر شب شرکت می کردیم. اکثر شبها هم - که دعای توسل تمام می شد - جمعیت از آنجا حرکت می کردند، می آمدند جلوی صحن و تظاهرات و شعار به صورت دسته جمعی و درگیری با پلیس ادامه داشت و در پایان هم متفرق می شدند.

یکی از شبهایی که برای تظاهرات آمدیم بیرون، پلیس حمله کرد و با یکی از تفنگهایی که نارنجک اشک آور داشت، به طرف جمعیت پرتاب کرد. یکی از آنها داخل جمعیت افتاد، مردم نیز وحشت کرده بودند. من کپسول گاز اشک آور را برداشتم و به طرف پلیس پرتاب کردم، که آنها مجبور به عقب نشینی شدند. بعد هم، تری حوزه معروف شد که چنین قضیه ای اتفاق افتاده و به پلیس حمله شده است!